

دکتر رضا آیرملو
پروفیسور جامعہ شناسی - سوئڈ

خیزش و فروپاشی تاریخی "اتوپیای انقلاب ۱۳۵۷"
(و عواقب روانی-اجتماعی آن)

فصل ششم فروپاشی آرمانشهر مّلی و اتوپیای انقلاب

اتوپیایی به نام انقلاب

انقلاب ۵۷ ایران، تجلی عینی این پیوند "جامعه‌های آرمانی نوین شهری" در سطح مّلی است. دیدیم که قبل از انقلاب، ساخت و معماری "جامعه آرمانی جدید مّلی" به پایان رسیده و راه را برای یک تفاهم عمومی فراهم آمده بود. دیگر همه به تحقق جامعه ای دل بسته بودند که در مفهوم نهائی، هیچ تفاوتی نداشتند. در این مفهوم، گروه‌ها و دسته‌ها فراوان بودند و هر کدام نیز برنامه‌های خاصّ خود را ارائه می‌دادند، اما وقتی نوبت به بیان "اتوپیاها و ایده‌آل‌ها" می‌رسید، همه از نظر ذهنی، همانند هم بودند و،

همه بر آن بودن که انقلاب می‌باید راه تحقق نظم و جامعه مدنی بی را هموار کند که - "ظلم را بر اندازد" و،
- "عدالت را بر پا دارد".

دیدیم که این شعارها از نظر تاریخ ایران بسیار آشنایند و،
از دوره انقلاب مزدکی‌ها تا اسلامگرایی و شیعه‌گری ایده‌آلی، و از اقسام شورشگری‌ها و سربرداری‌های منطقه‌ای تا انقلاب مشروطیت،
بارها و بارها تکرار شده، و همه مبارزات و جانفشانی‌های تاریخی ایرانیان را نمایندگی کرده‌اند. در آن زمان، "بر اندازی ظلم" و "برقراری عدالت" با انتظارات چندی مشخص می‌شدند:

- سقوط شاه و رهائی از دیکتاتوری (آزادی)،
- رسیدن به عدالت اجتماعی - اقتصادی برادری و برابری،
- آنجا که نان و نفت را به تساوی قسمت میکنند-
از طریق رهائی از سیطره دربار، طبقه هزارفامیل دلال و گردونه وابستگی به خارج (به امپریالیسم آمریکا).
اینجاست که "مدینه فاضله و آرمانشهر مّلی بی" که از طریق پیوند ایده‌آلی به وجود

آمده بوده، به "اتحاد، مبارزه و پیروزی" ملی و همگانی منجر میشود. دیگر اختلافات فقط در چگونگی معماری و شیوه تحقق این "اتوپیا و مدینه فاضله مشترک" خلاصه میشوند، و نه در محتوا یا اصول یا اهداف غایی و نهایی که در بین همه مشترک می‌نمود. از این رو، "جامعه اتوپیایی کمونیستی-سوسیالیستی ایرانی" بیشتر به بهشت برین اسلامی شبیه است تا به جامعه کمونیستی فردای یک انقلاب طبقاتی

- انقلابی که می‌باید با تخریب همه روابط اقتصادی و فرهنگی نظام طبقاتی سابق ادامه یابد.

"جامعه فاضله امام‌زمانی" نیز گویا! همان نتایجی را به دنبال می‌آورد که تحقق "جامعه کمونیستی-سوسیالیستی ایرانی" می‌باید بر جا بگذارد. اتوپیای "جامعه صلواتی امام‌زمانی" نیز،

- آنجا که قرار است "هر کس و همه کس به اندازه نیازش" از امکانات جامعه سهم ببرد-

بیشتر به "اتوپیای کمونیستی" میماند تا "جامعه امام‌زمانی" که بر اساس قصه های فرقه ای در پس نابودی همه مردم و اقشار به جز شیعیان وفادار و امت خاص امام زمان بر پا خواهد شد. این است که در جوامع آرمانی جدید ایرانی، چه "امام‌زمانی" و "بی طبقه توحیدی" یا "کمونیستی-سوسیالیستی ایرانی"، همه از هر طبقه و قشری جا می‌گیرند و همه

- هر کس که دیگر با "طاغوت زمانه!" نیست-

به یکسان پاداش می‌گیرند. این است که خرده بورژوازی سنتی با پایه فرهنگی زمین داری ایرانی و اسلامی ۷۱ بدون تفکیک از خرده بورژوازی مدرن نسبتاً سکولر با پایه فرهنگی و سرمایه داری اروپائی،

مورد تقدیس نیروهای مدرن

(از کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها تا لیبرال‌ها و سایر هواداران این یا آن جامعه مدنی صنعتی در غرب و شرق)

قرار می‌گیرند و بر عکس. اینان در واقع میبایست انتظارات دوره پساکاپیتالیستی غرب و شرق را نمایندگی کنند تا خواسته های بازمانده از جوامع سنتی ماقبل سرمایه داری اسلامی را.

اینجاست که "بخش سنتی و اسلامی" به اتحاد و مبارزه مشترک در جهت ساختن "مدینه فاضله کمونیستی-سوسیالیستی ایرانی"، و بخش "مدرن و سکولر" برای

۷۱ ر. ک. به "توضیح شماره ۴ پایان کتاب، تحت عنوان "طبقه متوسط و اقشار سنتی و مدرن آن در ایران".

یاری دادن به برپائی جامعه و حکومت اسلامی دعوت میشوند، بدون آنکه داشت‌های فرهنگ و باورهای ذهنی این دو بخش مورد بحث قرار گیرند، یا توجه‌ها را به خود جلب کنند. چنین است که این دو جامعه اتوپیائی، (یعنی "جامعه ناکجاآباد آخرالزمانی" از سوئی و "جامعه ایده‌آلی کمونیستی- سوسیالیستی" از سوی دیگر)

در دوره قبل از انقلاب، تا مرحله ادغام به همدیگر نزدیک می‌شوند. و با این کار، هر چه بیشتر صحنه اجتماعی و زمینی را ترک کرده، به ایده‌آل‌ها می‌پیوندند. در اولی، همه چیز صلواتی و مجانی است و این درست مغایر آن گرایش‌های بنیادگرائی اسلامی است که در تلاش ساختن جامعه قرآنی اسلام اولیه، یا جوامع دوره رسول و امامانی است که در آنها، نه فقط هیچ چیزی مفت و مجانی و صلواتی نبوده، بلکه اصل سود بردن، ثروت اندوختن و همچنین نابرابری شدید اقتصادی بین فقیران و ثروتمندان پذیرفته و تقدیس می‌شده‌اند. در دومی هم، همه چیز صلواتی است و "هر کس باید بتواند به اندازه نیازش مصرف کند"، بدون آنکه جایی برای کار و تلاش "انسان طراز نوین جامعه سوسیالیستی" در نظر گرفته شود، یا به تجربه سازماندهی اشکال مختلف جوامع عینی سوسیالیستی در جهان مراجعه گردد.

- توضیح یک سؤال

در اینجا ممکن است این سؤال نیز مطرح گردد که این همه فرآورده‌های مجانی، که هر کس می‌توانست به طور صلواتی و بدون کار و کوشش خود، به دست آورد و بین مردم قسمت کند، از کجا می‌خواست تأمین شود یا با "صلواتی" شدن همه کالاها و از بین رفتن مبادله اجتماعی و اقتصادی، چگونه و از کجا، هم مردم ندار دارا میشدند، و هم سرمایه داران تجاری و خرده‌بورژوازی بازار به نوا می‌رسیدند؟

اما اولاً عدم طرح این سؤال‌ها بود که انقلاب را "انقلاب اتوپیائی" میکرد و بر عکس. یعنی به خاطر اتوپیائی بودن انقلاب هم بود که در این دوره، نه کسی نیازی به طرح چنین سؤالاتی احساس می‌کرد و نه جایی برای طرح آنها بود.

در ثانی، انقلاب اساساً و تا زمانی که به راه نیفتاده یک آرمان اتوپیائی و ماهیتاً "ناکجاآباد است. و در بیان آرزومندانۀ "آرمانهای اتوپیائی" هم جایی برای این تردیدها و بازنگری‌ها و پرسش‌های عینی و زمینی نیست. هم جامعه آرمانی و هم اتوپیای انقلاب، چشم به فردائی دوخته‌اند که به هیچ منطقی

متکی نیست. به بیان دیگر، هیچکدام از اینها با منطق دو دو تا چهارتای رسمی قابل توضیح نیستند. نیستند چونکه تا زمان تحقق ذهنی اند و وقتی هم تحقق یافتند، منطق حاکم را از بین برده اند. چونکه بر اساس همین کوشش و کشش‌های "شورشگرانه ذهنی" و دور از "منطق رسمیت یافته" اند که بشر توانسته از خواب و خیال فرادهای متفاوت شروع کند و با زمینی کردن این خواب و خیالها از زندگی نیمه‌وحشی در جنگل، به تمدن امروزی و قرن اطلاعات برسد. در ضمن،

- انقلاب در مفهوم نهائی، یک شیدائی جمعی است.

- انقلاب، از زاویه دید جامعه شناسی نرم‌ها، یک ضدنرمال و حتا به تعبیری، یک "جنون اجتماعی جمعی" است.

- انقلاب از دیدی دیگر، شورش جمعی علیه منطق و قراردادهای اجتماعی حاکم است.

هم از این رو، عموماً "انقلاب زمانی اتفاق می‌افتد که عقل و منطق حاکم، "تحقق آن را غیرممکن یا غیرعقلانی" می‌نماید. همچنین انقلاب عموماً "شعارهائی را حمل می‌کند که از نظر منطق رسمی‌شده حاکم مردودند، و با "عقلانیت رسمی حاکم" نمی‌خوانند. این شاید یکی از آن رمز و رازهای "احیاء اجتماعی" درست در زمانی است که انگار تمام شانس‌ها برای تغییر و بهسازی جامعه از بین رفته‌اند:

- زمانی که نیروهای انقلابی درگیر یأس و ناامیدی‌اند و حافظان نظم حاکم به تمام و کمال، فرین آرامش و اطمینان، و خود را به تمامی سوار بر اسب مراد می‌بینند.

*** ۷۲ ***

در هر حال، به خاطر نقش عمده شیدائی شورشگرانه در برابر "منطق و عقلانیت رسمی" هم هست که انقلاب زمانی تحقق می‌یابد که جهان واقعی موجود، از نظر عینی ثابت و ابدی به نظر می‌رسد، ولی در همان حال، از نظر ذهنی در برابر ایده آل‌های اتوپیک در حال اوج‌گیری قرار دارد. در آن صورت،

"ایده‌آل‌های دورنگر فردا" یا به بیان دیگر، "تلاؤ جامعه ایده‌آلی مردم تحت ستم" چنان قوی، واقعی و نزدیک به نظر می‌رسند که بسیاری با شیدائی تمام به "مصلحت‌گرایی رسمی‌شده" فائق می‌آیند. در جریان خیزش و جنبش ناشی از این شیدائی، بسیاری بی هیچ تردیدی، چشم به همه امتیازات موجود می‌بندند و به همه "جاذبه‌های رسمی‌شده" پشت کرده، و سر به راه انقلاب می‌گذارند.

۷۲ به توضیح شماره ۷ پایان کتاب، تحت عنوان "انقلاب و رویش" مراجعه و سپس مجدداً از ابتدای این پاراگراف مطالعه شود.

انقلاب و ضد انقلاب ۱۳۵۷

با این وجود، اگر چه انقلاب - فرزند نوزادی است که به وقتش لاجرم زاده میشود، و آشفشانی است که به وقتش از هر روزنه‌ای بیابد، به بیرون می‌جهد و همچون طوفانی از انرژی و حرکت اجتماعی هر آنچه را که در سر راه دارد، می‌روید و می‌برد، اما انقلاب نیز قوانین خود را دارد. آتش انقلابات عملاً بر بستر دو عنصر اساسی، یعنی رهبریّت و سازماندهی، جاری می‌شود و پیش می‌رود. این عناصر تعیین‌کننده، اگر چه قادر به متوقف کردن زایش و خیزش انقلاب نیستند، اما می‌توانند به این شیدائی جمعی جهت داده و طوفان و طغیان آن را در کانال‌های مورد دلخواه خود پیش ببرند یا به انحراف بکشند!

انقلاب ایران نیز لزوماً از یک چنین قانونمندی اجتماعی تبعیت می‌کرد، اما آنگونه که دیدیم، قبل از آنکه طوفان انقلاب ۵۷ به راه بیافتد، آدرس‌ها عوض شده بودند. جوامع ایده‌آلی و آرمانی متفاوتی در هم ادغام گشته، و دو دنیای شاه و ضد شاه، بدون تفکیک اعضاء و شرکت کنندگانش رو در روی همدیگر قرار گرفته بودند. شرکت کنندگان این جناح بندی‌ها نه فقط از جهت گیری‌های مختلف سیاسی، بلکه همچنین از تعلقات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مختلفی تشکیل میشدند. تعلق به قشر و طبقه اقتصادی معین فقط یکی از آن تعلقات بود. این بود که در جبهه ضد شاه، گروه‌ها و جناح‌های اجتماعی مختلفی همراه هم بودند:

- آنانی که می‌کاشتند و تولید می‌کردند و آنانی که برداشت می‌کردند و سود می‌بردند.
- آنانی که به استقلال ایران و حق مردم ایران برای تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت خود اعتقاد داشتند، و شرکت در پیوندهای جهانی با سایر کشورها و ملتها را فقط در رابطه با صلاح و صرفه مردم ایران می‌پذیرفتند، و در مقابل، آنانی که به این یا آن جناح و بلوک جهانی وابسته بودند، و به همان اندازه نیز منافع کشور و مردم ایران را در حاشیه منافع آن بلوک‌ها و کشورها می‌دیدند.
- آنانی که رو به فردا داشتند (مدرنیست‌ها و ترقی‌خواهان)، و در مقابل، آنانی که در

آرزوی بازگشت به گذشته بودند (سنت‌پرستان، گذشته‌گرایان و بنیادگرایان فرهنگی، سنتی، دینی و غیره).

- آنانی که مردم را مختار و آزاد، و مسئول و صاحب اختیار خود می‌شناختند، و کار و عمل انسانی زمینی را پایه و اساس هر تغییر و دگرگونی می‌دیدند. و در مقابل، آنانی که حقوق مقرر در شریعت اسلامی را پاس می‌داشتند. عموماً جایی برای دخالت انسان در سرنوشت سیاسی شان قائل نبودند، و برای مردم وظیفه ای جز بندگی خداوندگاران آسمانی و زمینی، پاسداری شریعت، و سربازی و جانبازی برای رهبر و امام وقت شان قائل نبودند.

بی‌توجهی به این واقعیت که هر کدام از شرکت کنندگان در جناح و بلوک ضد شاه، خاستگاه و تعلقات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خاص خود را داشتند، همراه با ادغام و یکی‌شدن اتوپیها و ایده‌آل‌های اجتماعی دو جناح ترقی‌خواه و سنتی شریعتمدار،

به جایی جز شکست جناح ترقی‌خواه ایران در برابر سنت‌گرایان و شریعتخواهان نمی‌رسید، و نرسید. چرا که همراهی و مشارکت اقلیت و اکثریت مردم، (یا به بیان دیگر، پر شمار و کم‌شمار)، به طور طبیعی، پیروزی پر شمار را به همراه می‌آورد. این بود که همراهی و همگامی نیروها و اقشار مختلف در بلوک ضدشاه از آغاز به مفهوم ادغام نیروی کم‌شمار و کم‌ریشه ترقی‌خواه در نیروی پر شمار و ریشه دار سنت‌گرا بود.

چرا که ترقی خواهی در جامعه ما تازه و کم ریشه بود و هنوز در میان مردم و فرهنگ جامعه به حد کافی ریشه نزده بود، ولی اسلامگرایی از بطن جامعه و فرهنگ می‌آمد و به وقت رو در روئی، کم ریشه را بی ریشه میکرد، که کرد.

این نیز یک قانونمندی سیاسی و اجتماعی است که در جریان گم شدن مرزبندی‌های عینی در جامعه، گروه‌هایی که بر پایه فرهنگی مردم رشد کرده و ریشه در تاریخ و گذشته دارند، به آسانی بر عناصر و گروه‌های تازه و نوس فایق می‌آیند و همانند هر بوته قدیمی، از رویش بوته "نورسته مجاور خود"، جلوگیری می‌کنند.

این همان کاری بود که "جامعه اتوپیانی آخرالزمان شریعتمدار و بنیادگرا" با جوامع ایده‌آلی جدید، مثل

"جامعه ایده‌آلی کمونیستی- سوسیالیستی ایرانی" و حتا در شکل دیگری، با "جامعه فاضله بی‌طبقه توحیدی" و "جامعه مستضعفان" و غیره،

انجام داد. در اینجا نیز به خاطر همراهی و همچنین کشمکش این گرایش‌های ناهمگون و متعارض، گرایش پر شمار و ریشه دار، گرایش‌های کم شمار و بدون

ریشه های تاریخی- فرهنگی را از ریشه زدن بازداشت ۷۳.

در ضمن، دیدیم که تبدیل شدن تجربه عینی و موجود سوسیالیسم به "اتوپیای ایده‌آلی" در ایران، اگر چه در کوتاه مدت به رشد گرایش‌های نوین اجتماعی یاری رسانید، اما به صورت تبدیل "هستی عینی به تصوّر ذهنی" عمل کرد. این تبدیل عینی به ذهنی، زمانی که پای زمینی‌کردن ایده‌آل‌های دوردست پیش آمد، به عنصری بازدارنده برای نیروهای جدید تبدیل گردید و به تشتت نیروها و هدف‌گیری‌های "ناهمسو" با "جامعه آرمانی خودی" منتهی شد.

این نیز عاملی بود که انقلاب ۵۷ را هر چه بیشتر "ایده‌آلی و ذهنی" کرد، و "اتوپیای انقلاب" را به آسانی به کنترل شرکای سنت‌گرا و شریعتخواه در آورد. در نتیجه، زمانی نگذشت که برای هزاران زائر ایرانی، خانه‌ای در قم، تصویر ذهنی "مدینه فاضله آخرالزمانی" را ارائه داد - آنجا که "امام" که

- نماینده "شرع مبین"،

- مظهر "جامعه ایده‌آلی اسلام بنیادگرا" و،

- "رهبر اتوپیای حکومت مستضعفان" بود،

بر بام آن می‌ایستاد و هزاران و صدها هزار زائر ایرانی، مفتون و شیدا، بر گرد آن حلقه زده، به دور آن طواف می‌کردند.

با این گزینش، و سپس با بر سر کار آمدن رژیم اسلامی خمینی،

- که اتوپیای "جامعه فاضله مستضعفان و امام زمانی" را نمایندگی میکرد-

سایر اتوپیا‌های ذهنی محکوم به فرو پاشی شدند، و بنای ذهنی سایر مدینه‌های ذهنی

- از جمله "مدینه فاضله ملی" و "انقلاب اتوپیائی"-

با سرکوبی خردکننده امامی که از مدتها قبل "انقلاب اتوپیائی" را رهبری میکرد، به یکباره فرو ریخت. از آن پس، اقتشار، گروه‌ها و لایه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی، هر کدام به فراخور حال خود، فروپاشی این بنای به جان خریداری‌شده را در زمانی و به دلایلی تجربه کردند:

- برای جمعی، صرف برپائی عینی جمهوری اسلامی، پایان دوره آرزوهای

۷۳ در اینجا از بحث در مورد تأثیر سیاست‌ها و دخالت‌های عوامل خارجی، چه غرب یا شرق، در این پروسه خودداری شده است. بدیهی است که این به معنی آن نیست که جریان کنش و واکنش بین ترقی خواهان و سنت‌گرایان بدون دخالت‌های خارجی انجام گرفته و می‌گیرد.

اتوپیائی بود،

- برای جمعی دیگر، سرکوبی و شکنجه‌ها نقطه پایان امیدها به شمار می‌رفت،
- جمعی این ایده آل‌های اتوپیائی را در قربانگاه‌های رژیم از دست دادند، و جمعی
نیز در کشتارهای تاریخی جبهه جنگ ایران و عراق به خاک سپردند.
- برای بسیاری دیگر نیز، بازگشت از ایده‌آل‌های مشترک "برادری و برابری"
"مدینه فاضله امام‌زمانی"
- آنجا که قرار بود نان و نفت را "به تساوی" قسمت کنند ...-

ساعت آغازین زمین لرزه ای بود که این نهائی‌ترین کاخ ملی، "انقلاب اتوپیائی ۵۷
و مدینه فاضله ایرانی اش" را در هم ریخت، و آرزوها و ایده‌آل‌های انسان ایرانی و
مردم آرمانخواه شهرنشین را، برای دوره‌ای دیگر، در زیر خرابه‌هایش مدفون
ساخت.

در سوگ فروپاشی تاریخی و شهر اشغال شده

می‌گویند در برهه‌ای از انقلاب مشروطیت،

- این "مهمترین بنای مدینه فاضله ملی ایرانی در عصر جدید"
زمانی فرا می‌رسد که ایده‌آل "آزادی و عدالت"، نه فقط در شهر قهرمان
مشروطه‌خواهی، بلکه در دو محله آن، در محاصره استبدادی‌ها و مشروطه‌خواهان
به دام می‌افتد. اینجا دیگر، آخر خط است و آن که پرچم استبداد را بر بالای بام خود
ندارد، پیشاپیش محکوم به قتل و غارت شده است. هر چه زمان می‌گذرد، خبر ورود
نیروهای تازه نفس به ستاد استبداد، نفیر هراسناک پچیچ و هیس هیس را
در کوچه‌های به‌مات‌نشسته شهر انقلاب
- تبریز قهرمان-

می‌پراکند و به نگرانی و ترس مردم محاصره شده و گرسنه‌ای

- که علف خورده اند تا مشروطه را حفظ کنند-

بیشتر دامن می‌زنند.

همه خبر از شکست می‌دهند. تالان، تجاوز و مرگ، خانه به خانه، و کوچه به کوچه
نفیرزنان پیش می‌رود. "مرده می‌برند کوچه به کوچه!"
همه سراسیمه تسلیم اند - تسلیمی که بوی مرگ و تجاوز می‌دهد.
شهر خاموش است و بی هیچ‌گونه شوق قهرمانی
و غم از آسمان می‌بارد.

سلام‌ها کوتاه و خداحافظی‌ها، انگار که ودای ابدی اند.
در چشمان نگران مردم،
نور امید و حیات به تاریکی مرگ و ترس می‌گراید.
خبرهای رسیده از تهران و طرفداران مشروطه، هیچ امیدی را بر نمی‌انگیزد
و شهر در انتظار هیچ گروه فدائی تازه‌نفسی نیست.
هر چه زمان می‌گذرد، خبر تسلیم و خانه‌نشینی کسانی دیگر، دل‌ها را از ناامیدی به
لرزه در می‌آورد.
در این اثناء خبر می‌رسد که نیروهای روس از مرز گذشته و برای خاموش‌کردن
آخرین شراره‌های انقلاب تبریز، رو به سوی این شهر دارند.
هراس در شهر موج می‌زند، و لب‌ها برای رساندن این خبر شوم، نامیدانه
می‌لرزند:

- دیگر تمام شد!
کاخ آرزوهای مردم، کعبه دل‌ها، "اتوپپای ملی"، و "مشروطیت- شهر آرمانی
مشروطیت"، از بیخ و بن دارد می‌لرزد.
- چه جان‌ها که فدایش نکردیم!
- چه فداکاری‌ها که برایش نکردیم!
- باید چاره ای جست. باید مددی خواست، ولی از کی و از کجا؟
- تلگراف به تهران!
- تلگراف به مشروطه‌خواهان!

مردم جمع می‌شوند و رو به سوی تلگرافخانه به راه می‌افتند. می‌روند تا
مشروطه‌خواهان تهران را خبردار کنند، و آزادیخواهان را برای شرکت در مراسم
مقاومت و شهادت تاریخی خود دعوت کنند.
اما همه میدانند که کار تمام است و حتی اگر کمکی هم در راه باشد، به جایی
نمی‌رسد.
کلمه‌ها یخ زده‌اند و زبان‌ها قفل،
و انگار هیچ کسی هیچ حرفی برای بیان ندارند.
- فقط یک جمله کفایت می‌کند!
و می‌نویسند:

- روس‌ها از مرز گذشتند. "اَنَا اللهُ وَاَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ".
(جمله‌ای که مردم به وقت تسلیم در برابر مرگ بی‌علاج تکرار می‌کنند).

این اتفاق، پس از قریب ۷۰ سال، یکبار دیگر تکرار می‌شود و این بار، انفجاری مهیب پایه‌های "مدینه‌های ایده‌آلی دوره انقلاب" را به یکباره فرو می‌ریزد. در این انفجار، جامعه موعود اسلامی - "حکومت مستضعفان امام و امت" - بر روی ایده‌آل‌های "جامعه عدل آخرالزمانی" بنا می‌شود.

اما

نه از عدل خبری هست و

نه از خریدهای صلواتی!

"به جای نان، گلوله قسمت می‌کنند" ۷۴ ،

به جای پول نفت، ناداری و نابرابری سهمیه بندی می‌گردد.

بدین نحو، فقیران، فقیرتر و پولداران پولدارتر می‌شوند.

و پوشیدن لباس پاسداری، جنگیدن، جان باختن، و جاسوسی و مزدوری برای رژیم جمهوری اسلامی به تنها راه معیشت و ترقی و پیشرفت فقیران جامعه تبدیل می‌گردد. بالاخره، در ادامه راهی که به هیچ جامعه ایده‌آلی متصور می‌شود، بسیاری،

- از جمله بخشی از جویندگان "مدینه فاضله عدل امام‌زمانی" -

در بر خورد با واقعیت‌های سهمناک "حکومت مستضعفان!" ، از خواب شیرین سحرگهان انقلاب ایده‌آلی، چشم به تاریکی پرهراس شب تیره حکومت "نایبان امام زمان" می‌گشایند. بسیاری حتا بدین واقعیت تلخ اعتراف می‌کنند که

- دیگر از "امام" هم معجزه‌ای بر نمی‌آید!- و

حکومت "امامان" هم به عدالتی که در "اتوپیاهای ایرانی" لانه دارد، ره نمی‌برد. بدینسان، بنای همه اتوپیاهای اسلامی و شیعه‌گری، با هر نام و عنوانی که عرضه میشد، در فکر و ذهن مردم فرو می‌ریزد. دیگر کسی در انتظار معجزه هیچ امام زمانی نمی‌ماند. بسیاری حتا تا آنجا به سرحد ناامیدی می‌رسند که دردمندانه فکر می‌کنند که انگار دیگر دوره ایده‌آل‌ها به سر رسیده و اینک برای زندگی رسم دیگری باید:

- رسمی که انگار هیچ مرزی از قباحت و تعرض و تجاوز به جان، مال و نوامیس مردم نمی‌شناسد.

۷۴ مینا اسدی، شعر هلا.

بی تردید این بهائی بس گران برای زیستن با هر "موفقیتی" است.

در این حادثه فروپاشی تاریخی:

- هزاران هزار در زیر این آوار عظیم ملّی جان و مال می‌بازند.
- هزاران هزار، جسم و جان در زندان و شکنجه به غارت می‌دهند.
- هزاران هزار، خانه و کاشانه خود را تسلیم جنگ و بمباران، یا برادر کشی و تالان و تجاوز می‌کنند.

- هزاران هزار، با تسویه از کار و زندگی، با ضربه های سنگین روحی و جسمی مجازات می‌شوند. بسیاری در سکوت خانه‌نشینی و حاشیه‌نشینی اجباری خود، به زندانبانی خود و آرزوها و ایده‌آل‌های گمشده شان مجبور می‌شوند و،
- هزاران هزار نیز از شهر و دیار خود آواره شده، در ابعاد سرتاسر جهان به پناهجویی بر می‌خیزند.

در پایان نیز، انرژی عظیم بازمانده از جستجوگران "مدینه فاضله و جامعه آرمانی ایرانی"

- آنچه انرژی خیزش ها و ایدئولوژی‌های رهائی طلب دوره انقلاب اتوپیائی را سبب می‌شد-

با جانبازی بی ثمر مردم محروم در جبهه‌های جنگ به اصطلاح "حق و باطل" شریعتمداران حاکم تخلیه می‌گردد، یا در برخورد نیرو با نیرو در داخل و خارج کشور صرف برادرکشی و برادرآزادی می‌شود. در نتیجه، آنچه بر جا می‌ماند جامعه‌ای است

بدون آینده،

بدون فردا،

بدون اتوپیا و

بدون ایده‌آل.

از آن پس،

ناامیدی،

سکوت،

ترس،

محافظه کاری،

پچ پچ و هیس هیس،

تقیه،

دورویی،

دروغ،
ظاهر سازی و
تزویر،
دوباره به رسم غالب زمانه تبدیل می‌گردد.

معمولا" به هنگام تالان و تاراج، هر کس از ساکنان شهر تسلیم شده، تنها یا در دسته های کوچک، سراسیمه و بی دفاع به سوئی فرار میکنند. یک چنین مردم هراسیده و در حال فرار، برای نجات جان خود، حتا بی محابا پا روی نعش نزدیکترین هایشان هم می‌گذارند. معمولا" در چنین حالت آشوب و اضطراب، کسی حتی فرصت شنیدن فریاد و تقاضای کمک انسانهایی که در زیر پاهای فراریان سراسیمه جان می‌دهند، نمی‌یابد. در این شرایط سربی، بسیاری به کارهایی دست می‌زنند که در شرایط معمول حاضر به انجامشان نمیشدند، و برای نجات خود به شیوه هایی متوسل می‌شوند که در شرایط معمول تن بدانها نمی‌دادند.

در اینجا نیز، با فروریختن برج و باروی بنای "اتوپییای انقلاب" و "مدینه فاضله ملی ایرانی"، یک چنین اتفاقی تکرار می‌گردد. با ادامه رسم سرکوب و تالان و تاراج اسلام پناهان شریعتمدار، مردم سراسیمه طبقه متوسط شهرنشین ایران به عنوان پاسخ به سرکوب نامنظره اسلامیان بنیادگرا، از جستجوی مدینه آرمانی سابق رو بر می‌تابند، و فقط آن می‌کنند که در این نظم تاراج، آزاد و ممکن است. به عنوان واکنش طبیعی در مقابل ممنوعیت فعالیت سیاسی و فرهنگی، استعدادها و بلندپروازی‌های مردم به سوی جستجوی "موفقیت" در عرصه‌های اقتصاد خصوصی هدفگیری می‌شوند. و پول در آوردن از هر راهی، و منصب اداری گرفتن به هر شرط و شروطی، جای جنیش جستجوی اتوپیاهای انقلاب و آزادی را می‌گیرد.

وفاداری به ارزش هایی که بر "مدینه‌های فاضله ایرانی دوره انقلاب" بنا شده بودند، هر چه بیشتر از ذهن ها زدوده میشوند، و گذشته‌هایی که هر کس خود را شهروندی مسئول از یک آرمانشهر مشترک می‌دید، از یادها می‌رود. حالا دیگر، رقابت جای مشارکت را می‌گیرد،

فردپرستی و خودپرستی، جای کلکتیو و جمع را اشغال می‌کند و، ستیز با دیگران و پیروزی بر مردم همراه از طریق آنچه "زرنگی" نام گرفته، به راه عمده موفقیت فردها بدل می‌گردد. هدف‌های جمع گرایانه دوره خیزش "اتوپییای انقلاب" از خاطرها زدوده می‌شوند، و اخلاق اجتماعی و معیارهای نیک و بد

پیشین، از اساس بی‌اعتبار می‌گردند.

تلاش بی‌امان برای "ثروت‌اندوزی به هر بهای، و بی‌هر شرط و شروط"، رسم غالب زمانه می‌گردد. رقابت با دیگران و بالا رفتن از پلکان پیروزی به بهای نابودی بقیه، به میدان فعالیت و کار عمومی مردمی تبدیل می‌شود که خود را فتح‌شده و به هر بادی آسیب‌پذیر می‌بینند.

حالا دیگر، اکثر شهروندان ایرانی،

- که روزی به سبب مشارکت در ذهنیت "مدینه فاضله ایرانی"، خود را همراه دیگران می‌دیدند-

همانند مردم هر شهر فتح‌شده، خود را در آشوبی از تالان و چپاول می‌یابند. مردم همانند سربازان هر اردوی شکست‌خورده، برای شکار نشدن، راهی جز

تنها ماندن،

تنها فرار کردن،

تنها زیستن،

تنها رزمیدن و،

تنها شکار کردن نمی‌یابند. آنان دیگر یاد گرفته اند که در این آشوب بی‌امان، هر کس باید بار خود را به تنهائی به دوش بکشد.

در این نگرش جدید، پیوستن به دیگران، یاری کردن و برداشتن بار دیگران، حماقتی بیش جلوه نمی‌کند، تا کجامانده فداکاری برای دیگران، که حماقتی جبران‌ناپذیر و جرمی قابل مجازات تلقی می‌شود.

بدین سان است که پس از شکست و تخریب اتویپائی که انقلاب ۵۷ نامیده می‌شد، زندگی اجتماعی بسیاری

- بغض کرده و عبوس-

به انتظار می‌ایستند، تا شاید روزی خروس‌ها از نو بر قوم بنی اسرائیل بخوانند (تورات، عهد قدیم) و حرکت به سوی ارض موعود و "مدینه فاضله ایرانی دیگری" را نوید دهند.

اما دیدیم که بنای جامعه ایده‌آلی ایرانی از هر دو سو فروریخته و در افق انتظارات مردمی که حتی فکر و ذهن‌شان فتح‌شده، دیگر هیچ آرمانشهر قابل توضیح و توصیفی دیده نمی‌شود.

مدتهاست که همه چشم‌ها به یک فردای رها، کامکار و کامیاب دوخته شده، بی آنکه

تصویری از این کامیابی و رهائی موصوف در ذهن و منطق مردم شکل بگیرد یا بتواند لباس کلام پوشیده و بر زبان ها جاری شود. مدتهاست که همه از یک فردای "نجات و رستخیز" حرف می‌زنند، بدون آنکه تصویری ذهنی از یک چنین فردائی داشته باشند. اینست که مردم، و اکثریت مردم گرفتار عواقب روانی- اجتماعی دوره شکست و فروپاشی، فردای مورد انتظار خود را در رادیو های خارجی می‌جویند و برقراری فردای متفاوت خود را از این و آن طلب می‌کنند، و نه از خودشان یا از کار، کوشش، اتحاد، سازماندهی و مبارزات جمعی خودشان. این به معنی بازگشت تسلیم طلبانه به اتویپاهای سنتی- مذهبی "ظهور و نجاتی امام زمانی" است که نایبانش بر تخت حکمرانی جمهوری اسلامی نشسته و در عمل، هر ظهور و نجاتی را به سخره گرفته، سرکوب می‌کنند.

در این اوضاع و احوال سُرپی، هر چه زمان میگذرد، آثار و عواقب ذهنی، روانی و اجتماعی فروپاشی "اتویپای انقلاب" و "انقلاب اتویپائی" هر چه بیشتر عمیق‌تر می‌شود، و بحران پشت بحران، تولد هر فردای دگرگونه و هر "ظهور" متفاوتی را ناممکن می‌سازد.

بحران "لحظه‌ای بودن"،

بحران "بی فردائی"،

بحران "بی ارزشی"،

بحران "بی هویتی"،

بحران دوگانگی و

بحران "نگرش غیرمنطقی به حوادث و خواست‌ها و انتظارات رو به فردای خود"، همچون پاسخی جمعی مردم شهر تسلیم شده به اوضاع و احوال حاکم، بخش های پرشماری از مردم ایران در داخل و خارج را در خود می‌بلعد.